چه کسانی از برگزاری کنکور نفع می‌برند؟

ادامه از صفحه ۹

حسین شیرازی: موافقان کنکور مدعی هستند که کنکور موفق بوده که توانسته دانشجویان نخبه را در چند دانشگاه مثل شریف یا تهران و... جمع کند ماهم می‌گوییم آزمون کنکور بالاخره یک چیزی را مشخص می‌کند؛ اما چقدر هزینه می‌دهیم. ما کسانی را که سوخت می‌شوند، نمی‌بینیم و فقط کسانی را که بالا می‌آیند می‌بینیم. تازه آنهایی که بالا می‌آیند، مشخص نیست بر چه اساسی سنجیده شده‌اند که نام‌شان را نخبه گذاشتیم. وقتی ارزیابی کنکوری و تستی است، چرا دانش‌آموز علمی یاد بگیرد که از آن سؤال نمی‌آید! در شرایط کنونی، تب کنکور به دبستان کشیده شده و پدرومادرها آنها را به سمت تست‌زدن سوق داده و چیزی که مغفول واقع می‌شود آموزش است. اواخر دبیرستان هم بچه‌ها از مدرسه گریزان می‌شوند و فقط به مؤسسه‌های خصوصی می‌چسبند و تمام کارکردهایی که در آموزش بین دانش‌آموز و معلم و مدرسه وجود دارد، همه حاشیه می‌شود. کنکور باید سطح سنجش را بسنجد، ولی بیشتر سرعت عمل افراد را می‌سنجد. مسئله این است که مگر از یک کتاب صدصفحه‌ای چقدر می‌شود سؤال طرح کرد. مگر چند سال می‌توان از آن سؤال‌های متفاوت درآورد. این می‌شود که وارد جزئیات می‌شوند و ناگزیر از زیرنویس عکس پشت جلد سؤال طرح می‌کنند. در واقع به جای اینکه هدف آموزشی کتاب مدنظر باشد، می‌روند به سمت جزئیات و تکنیک. به‌هرحال ممکن است، مزایایی هم داشته باشد، اما معایب آن دیده نمی‌شود.

محمد وصال: بحثی که باید به آن پرداخته شود نظام منسجم تضمین کیفیت در همه سطوح است و این بحثی است که به صورت خیلی بریده در کشور ما مطرح شده است. اکنون در سطح آموزش عالی که من تا حدودی با آن درگیر بودم، به‌این‌ترتیب است که اگر شما بخواهید رشته جدیدی داشته باشید باید بروید به شورای گسترش یا یک جایی در وزارت علوم درخواست بدهید و این درخواست بررسی می‌شود که آیا دانشگاه توان برگزاری این رشته را دارد یا خیر. این به صورت حداقلی تضمین کیفیت آن دوره را انجام می‌دهد و اصولا شاخص و هدفی مشخص نمی‌کند که این دوره‌های آموزشی اهداف‌شان چیست و اجرای این فرایند به چه صورتی است. در نهایت شاخص آخری که این نظام منسجم باید داشته باشد، بحث گزارش‌دهی است. ما باید یک نظام منسجمی داشته باشیم که سالی یک بار برود مدارس را ارزیابی کند تا مشخص شود آموزش در این مدارس تا چه اندازه با هدف مورد نظر آموزش‌وپرورش منطبق است که می‌تواند شامل مهارت‌های کمی و کیفی و... باشد و بعد این گزارش‌ها منتشر می‌شد که فلان مدرسه توانسته به سطح عالی برسد. در این صورت افرادی که تصمیم می‌گرفتند دانش‌آموزشان را ثبت‌نام کنند، شاخصی برای تصمیم‌گیری داشتند. لزومی ندارد همه مدارس عالی غیرانتفاعی باشند. برای اینکه از یک وضعیت خراب به یک وضعیت درست برسیم، لازم است که کلیت مسئله را بفهمیم و یک برنامه اجرائی طراحی کنیم که اجزا را هدف قرار می‌دهد و به صورت تدریجی اصلاحاتی ایجاد می‌کند.

اگر قرار باشد نظام آموزشی بازطراحی شود از کجا باید شروع کرد؟

اسماعیل‌زاده: یک بار باید به این مسئله نگاه شود که مدرسه و دانشگاه چرا طراحی شده است و چرا این همه هزینه می‌کنیم؟ به دانش‌آموز گفته می‌شود به مدرسه برو. هدف از مدرسه‌رفتن چیست؟ هدف این است که به مدرسه برودتا بتواند به دانشگاه برود.

پس مدرسه می‌رود، درس بخواند که کنکور بدهد که به دانشگاه برود. به دانشگاه برود که چه کند؟ هدف از دانشگاه‌رفتن این است که درس بخواند و بعد بتواند کار پیدا کند. بعد دانش‌آموز می‌بیند افراد به دبیرستان رفته و درس خوانده، در دانشگاه قبول شده و کنکور را رد کرده‌اند و حالا منتظر کارند و کسی نیست که به آنها کار بدهد. خب سیستمی که با این هدف طراحی شده بود شکست خورده است پس دانش‌آموز می‌گوید این مسیری نیست که به درد من بخورد و مسئله‌ای را حل کند. زمانی اگر کسی وارد نظام آموزشی می‌شد، با داشتن مدرک سیکل شغل داشت، حالا اگر شغل بهتری می‌خواست، می‌رفت دیپلم می‌گرفت. اگر شغل بهتری می‌خواست به دانشگاه می‌رفت.

ارزش افزوده ریالی هر مقطع درس‌خواندن چقدر است؟ چندسال پیش بررسی و متوسط درآمد خانوار را نگاه کردیم و ابعاد کشوری را در نظر گرفتیم که اگر یک فردی به مدرسه بیاید و دبستان را بخواند یا نخواند، میانگین درآمدی که در جامعه کسب می‌کند چقدر تفاوت دارد. میانگین آن، عددی حدود ۲۵ درصد بود و به درآمدی که داشت اضافه می‌شد. اگر به دبیرستان می‌رفت، حدود ۱۵ درصد تفاوتش بود و اگر دانشگاه می‌رفت یا خیر، تفاوتش ۲۰ درصد بود. درواقع رفتن به دبستان با این معیار که بعد از چند سال ابتدایی ۲۵ درصد به درآمد شغلی اضافه شود، از نظر اقتصادی تصمیم معتبری است، اما اینکه شش سال دیگر بخواهی دبیرستان درس بخوانی برای ۱۵ درصد اضافه بر درآمد و اگر حساب کنیم که همین سال‌هایی که به دبیرستان می‌روم پس‌انداز کنم و منفعت ببرم، به نظر می‌رسد از نظر اقتصادی هم معتبرتر است که اصلا دبیرستان نروم و دوباره برای دانشگاه هم همین است. باز اگر کلان را در نظر بگیریم، برای کسی که به دبیرستان می‌رود یک عقلانیتی وجود دارد که به دانشگاه هم برود، اما سمت دیگر قصه این است که مفهومی به اسم ارتباط بین تحصیل و شغل، یعنی اگر تحصیل کنی یکی صدایت می‌کند که بیا برای من کار کن، در جامعه در حال ازبین‌رفتن است. الان صورت‌مسئله این است که چطور طراحی کنیم تا آدم‌هایی که برای آموزش می‌آیند با یک هدف دیگری آموزش ببینند و توانمندی‌هایی به دست آورند که بتوانند در جامعه اثرگذار باشند.

وصال: سال ۷۹ پیک کنکوری‌هاست و اغلب رشته ریاضی بودند اما الان اغلب بچه‌ها کنکور تجربی می‌دهند؛ زیرا سیگنال بازار کار این را می‌گوید. فرد فکر می‌کند یک پزشک متخصص شود احتمال بی‌کاری خیلی کم است و درآمد خیلی بالاست. اگر سیاست‌گذار متوجه این چارچوب مفهومی نباشد و نتواند تعادل شکل‌گرفته را بفهمد بالطبع نمی‌تواند این جریان را هدایت کند

دبستان جایی است که فرد آموزش‌هایی می‌بیند در ارتباط با جامعه و به دبیرستان می‌رود تا با عمق بیشتری به مسائل جامعه توجه کند. بچه‌های دبیرستانی ما خیلی توانمندند. من همین الان با بچه‌های دبیرستانی که در ارتباط هستم، می‌بینم کارهای معناداری در جامعه انجام می‌دهند و در محیطی که هستند اثرگذارند. حالا دیگران در جامعه چه می‌کنند؟ می‌گویند بچه‌های خوب الان وقت این کارها نیست و بروید بنشینید و تست بزنید. الان وقت کارآفرینی نیست، الان وقت فکرکردن به مسائل محله نیست، فقط بنشینید تست بزنید، درحالی‌که باید به اینها توجه کرد. اگر فردی در نظام آموزش عمومی ۱۲ سال تحصیل کرده است و حالا می‌خواهد به دانشگاه بیاید، من حق دارم که از او بپرسم در این ۱۸سالی که در جامعه زندگی کردی برای این جامعه چه کردی. در کدام فعالیت داوطلبانه شرکت کردی. چه کردی که به درد این جامعه می‌خورد.

در این حالت داریم درباره یک نظام متفاوت صحبت می‌کنیم. این می‌شود که ممکن است اولویت‌های دانشگاه‌های مختلف و ساختارهای جذبی که می‌چینند متفاوت باشد.

حسین شیرازی: وزارت آموزش‌وپرورش نهادی است که بیش از ۵۰ درصد کارکنان دولت مربوط به این نهادند و ۱۰ درصد بودجه برای این ارگان است، اما بیش از ۹۰ درصد بودجه‌اش برای حقوق پرداخت می‌شود و همه حقوقشان کم است. درواقع اگر بگویند بیا وزیر آموزش‌وپرورش باش، من عملا هیچ‌کاری نمی‌توانم انجام دهم و فایده‌ای ندارد. درواقع باید یک ساختارشکنی انجام شود، اما معمولا آن‌قدر سخت است که نمی‌شود. مانند اینکه به قول یکی از استادان به نام دکتر اشتریان، مدارس را به دانه‌درشت‌های بخش خصوصی واگذار کنیم. مدارس دولتی را بین این دانه‌درشت‌ها تقسیم کنند و همه اینها خصوصی شوند و خودشان در تعیین سطوح آموزشی اختیار داشته باشند و رقابت کنند. دولت تبدیل به یک دبیرخانه می‌شود که صرفا نقش تنظیم‌گر و ارزیاب را دارد یا اینکه مانند برخی کشورها فدرالی شود. همه اینها کارهایی است که می‌شود انجام داد، ولی در قالب فعلی با شرایطی که وجود دارد کیفیت آموزشی جایگاهی ندارد و دست وزیر آموزش‌وپرورش کاملا بسته است. کارهایی که می‌کنند جنبه نمایشی دارد، نمونه‌اش سند تحول و مانند آن که جنبه شعاری دارد.

محمد وصال: اگر بخواهیم یک چارچوب مفهومی مطرح کنیم که بالاخره کارکرد این نظام آموزشی چیست و جایگاهش کجاست؟ به نظرم در ادبیات اقتصاد هم این‌طور مطرح می‌شود که نظام آموزشی دو کارکرد دارد؛ یکی بحث غربالگری است و غربال می‌کند که فرد چقدر توانمند است و به‌ازای آن مدرک می‌دهد و کارکرد دیگر ساخت سرمایه انسانی برای آن فرد است که تمیز این دو کارکرد کار سختی است. درواقع مهم است که چقدر سرمایه انسانی این افراد افزایش پیدا کرده که به‌خاطر آن سرمایه انسانی، افراد می‌توانند دستمزد بیشتر یا درآمد بیشتری در بازار کار داشته باشند. علت سخت‌بودن آن این است که یک عامل سومی وجود دارد؛ مثلا توانایی ذاتی افراد که وقتی فردی توانمند باشد، این فرد بالطبع می‌تواند در سیستم آموزشی موفق‌تر باشد و به‌خاطر همان توانمندبودن هم در بازار کار پیشنهادهای شغلی بهتری خواهد داشت البته نه لزوما به‌خاطر اینکه آموزش دیده است. در کشور ما به نظر می‌رسد کارکرد غربالگری نسبت به کارکرد توسعه انسانی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. درواقع اگر من در یک جای دولتی کار می‌کنم و به یک طریقی موفق شوم مدرک دکترا کسب کنم، می‌توانم پایه حقوقی‌ام را بالا ببرم. این یعنی یک مدرک‌گرایی صرف و صرفا غربالگری تشویق می‌شود. در بخش خصوصی گفته می‌شود شرکت‌هایی که می‌گویند این تعداد دکترا در هیئت‌مدیره‌شان ندارند، نمی‌توانند در مناقصات با این حجم شرکت کنند.

در نهایت تقاضا برای داشتن دکترا در هیئت‌مدیره بالا می‌رود، اما با چه کارکردی؟ لزومی ندارد کارکرد خاصی داشته باشد یا کسی که می‌خواهد نماینده مجلس شود باید مدرک فوق‌لیسانس داشته باشد. درواقع مرتب سیگنال می‌دهند باید یک کاغذی با عنوان مدرک داشته باشید که به‌خودی‌خود نشان نمی‌دهد شما چه مهارت‌هایی را کسب کرده‌اید. این کارکرد نظام آموزشی است و اگر بخواهیم چارچوب نظام آموزشی را ترسیم کنیم سه بخش دارد؛ یکی بازار کار و دیگری خانوارها هستند که دارند تصمیم می‌گیرند چه کنند و سومی مؤسسه‌های آموزشی هستند که یک‌سری علامت و سیگنال بین این افراد در حال ردوبدل‌شدن است. بازار کار به افراد سیگنال می‌دهد که دنبال چه کاری باشند و افراد با توجه به دریافت این سیگنال‌ها تصمیم می‌گیرند در چه زمینه‌ای بیشتر تلاش کنند. کنکور بدهند یا خیر. چه دانشگاهی و چه رشته‌ای بروند و در نهایت مؤسسه‌های آموزشی‌اند که دنبال هدف‌شان هستند که می‌تواند سودشان باشد. اگر خانوارها براساس علامت‌های بازار کار تصمیم بگیرند و مؤسسه‌های آموزشی تصمیم بگیرند که بهترین افراد را جذب کنند لاجرم مؤسسه‌های آموزشی خودشان را با بازار کار تطبیق می‌دهند و حتی آن مؤسسه آموزشی هم شاید بیاید و خودش را با نیروی بازار کار تطبیق دهد. اینجاست که رابطه بازار کار با مؤسسه‌های آموزشی نیز مهم می‌شود. این ایده‌آل نیست چون نمی‌تواند حالت عمومی پیدا کند. نظام آموزشی عمومی را نمی‌توانیم بر این مبنا استوار کنیم ولی ارتباط بین این سه باید به خوبی دیده شده و حلاجی شود.

اسماعیل‌زاده: چندسال پیش بررسی و متوسط درآمد خانوار را نگاه کردیم و ابعاد کشوری را در نظر گرفتیم که اگر یک فردی به مدرسه بیاید و دبستان را بخواند یا نخواند، میانگین درآمدی که در جامعه کسب می‌کند چقدر تفاوت دارد. میانگین آن، عددی حدود ۲۵ درصد بود و به درآمدی که داشت اضافه می‌شد. اگر به دبیرستان می‌رفت، حدود ۱۵ درصد تفاوتش بود

تغییر امکان‌پذیر است و اتفاقا تعادل به سمتی درحال حرکت است که شاید ما از آن غافل باشیم. مثلا سال ۷۹ پیک کنکوری‌هاست و اغلب رشته ریاضی بودند اما الان اغلب بچه‌ها کنکور تجربی می‌دهند؛ زیرا سیگنال بازار کار این را می‌گوید. فرد فکر می‌کند یک پزشک متخصص شود احتمال بی‌کاری خیلی کم است و درآمد خیلی بالاست. اگر سیاست‌گذار متوجه این چارچوب مفهومی نباشد و نتواند تعادل شکل گرفته را بفهمد بالطبع نمی‌تواند این جریان را هدایت کند و این جریان خودش تغییر می‌کند و به سمتی می‌رود که لزوما بهینه نیست و به رفاه اجتماعی نمی‌انجامد. در این چارچوب مفهومی می‌شود به این فکر کرد که چه عواملی تصورات خانواده را شکل می‌دهد؟ اینکه خانواده فرزندش را به سمت کنکور یا رشته ریاضی هُل می‌دهد. اگر در تلویزیون برنامه‌ای بگذاریم و بگوییم رشته جوشکاری بخوانید این‌قدر نفع می‌رساند و اگر دکترای اقتصاد بخوانید این‌قدر سود دارد، این فرد بالاخره این برنامه‌ها را می‌بیند و تصوراتش ممکن است تغییر کند.

بحث هدایت تحصیلی هم که به شکل شکست خورده دنبال می‌شود به همین نکته توجه دارد که ما چطور افراد را به سمتی که برای‌شان خوب است هدایت کنیم. چطور برای افراد ابزارهایی فراهم کنیم که بفهمند برای آنها چه چیزی بهینه است. سمت دیگر مؤسسه‌های آموزشی است. اینکه این مؤسسه‌ها چقدر انعطاف دارند که خودشان را با بازار کار تطبیق دهند. دانشگاه‌های ما تا چه اندازه می‌توانند سریع و چابک وضعیت خودشان را تغییر دهند. دانشگاه‌های خوب ما رشته‌هایی دارند که ۵۰ سال سابقه دارد و به همان شکلی که بوده ادامه دارد. اینکه انعطاف‌پذیری دانشگاه‌های ما تا این اندازه پایین است باید بررسی شود. می‌تواند بحث بوروکراسی دولت باشد یا کارکرد این سیگنال‌ها یا سودآوری دانشگاه یا اهداف عملیاتی که دانشگاه برای خودش تعریف کرده تا چه اندازه تحت‌تاثیر عملکردش است. این همه سؤالاتی است باید به آن پرداخته شود.

شیرازی: آنچه اکنون دم دست و بدترین است این است که قانون حذف کنکور جلو برود. باید سازمان سنجش حتما مورد تحقیق و تفحص قرار بگیرد. نمرات دبیرستان هم نمی‌تواند خیلی معیار باشد، ولی قدم مثبتی است برای انجام کارهای بهتر و این باید ادبیاتش جدی شود نه اینکه بعد از پنج سال بنشینیم دور هم بگوییم چه باید بکنیم

تأثیر کنکور بر زندگی مردم چگونه است؟

اسماعیل‌زاده: ما به یک‌سری آدم‌ها می‌گوییم از سه‌سالگی برای آزمون ورودی مدارس خاص پیش‌دبستانی سرمایه‌گذاری کنند و ساعتی یک‌میلیون‌و ۷۰۰ هزار تومان به معلمی پرداخت می‌کنند تا بیاید با یک کودک سه‌ساله تست کار کند. این بچه را ما از کودکی جدا کردیم و با استرس فراوان می‌خواهیم سرنوشت بچه‌های‌مان را تعیین کنیم. بعد با یک فشاری در مدرسه خاص ثبت‌نام می‌کنند و از طرف دیگر مدرسه خاص هم تعداد محدودی دانش‌آموز برای پیش از دبستان می‌گیرد، مثلا ۳۰ نفر و بعد وارد پایه اول دبستان می‌شوند که ۲۵ نفر است و برای این پنج نفری که حذف می‌شوند چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌گویند تعداد حذفی‌های پیش‌دبستانی ۱۰ نفر است. ما با تمام تلاش‌هایی که انجام می‌دهیم تا روی بچه‌ها خوب شناخت پیدا کنیم تا فقط بچه‌های نخبه به مدرسه ما بیایند ولی یک‌وقت‌هایی هم اشتباه می‌کنیم و ۱۰ نفری هستند که شایستگی ندارند به کلاس اول بروند و عذرشان را می‌خواهیم و برای ورود به دبستان باز پنج نفر از نخبه‌ها را با آزمون می‌گیریم تا در پایه اول دبستان‌مان ثبت‌نام می‌کنند. ما به ۱۰نفر از بچه‌ها گفتیم شایستگی ندارید کلاس اول بنشینید و این پیام سال‌ها در ذهن این بچه‌ها می‌ماند و چه آسیبی به آنها می‌زند و بعد سال‌های بالاتر و مقطع به مقطع همین بازی را درمی‌آوریم. جالب است که در مدرسه‌ای دانش‌آموزی تا پایه نهم آمده و ۹ سال در آن مدرسه بوده ولی اجازه ورود به پایه دهم را ندارد و معتقدند این دانش‌آموز مدرسه ما نبود و معلوم نیست این مدرسه شما خاصیتش چیست که دانش‌آموزی را ۹ سال نگه داشتید و مدرسه شما نتوانسته اثرگذاری روی آن داشته باشد و بعد منتسب می‌کنید به اینکه مشکل داشت که نتوانست بماند.

حسین شیرازی: آنچه اکنون دم دست و بدترین است این است که قانون حذف کنکور جلو برود. باید سازمان سنجش حتما مورد تحقیق و تفحص قرار بگیرد. نمرات دبیرستان هم نمی‌تواند خیلی معیار باشد، ولی قدم مثبتی است برای انجام کارهای بهتر و این باید ادبیاتش جدی شود نه اینکه بعد از پنج سال بنشینیم دور هم بگوییم چه باید بکنیم.

محمد وصال: به نظر من سیستم کنکور در کوتاه‌مدت و میان‌مدت اثرات وحشتناکی دارد. یکی بحث استرس است که روی یادگیری افراد مؤثر است. بحث رویکردهایی است که به سمت یادگیری سطحی و ایجاد حباب یادگیری می‌رود یعنی فرد فکر می‌کند خیلی یاد گرفته است درحالی‌که چیزی یاد نگرفته است. بحث عقده‌های اجتماعی است یعنی کسی که توانمند است و سرخورده می‌شود و همه اینها آسیب‌های اجتماعی است که کنکور دارد اما، چه باید کرد؟

قدم اول این نیست که ما حتما کاری انجام دهیم که کمترین بدی را داشته باشد بلکه قدم اول این است که ما فهم مشترکی پیدا کنیم. اینکه در جاهای دیگر چه کرده‌اند و آموزش عالی‌شان چگونه از بین این همه افراد در طیف‌های مختلف انتخاب می‌کند. بحث هدایت تحصیلی و فنی‌وحرفه‌ای‌شان را چگونه حل کرده‌اند. برای رسیدن به فهم جامع و مطالعه یکی، دو سالی زمان می‌برد. بعد بنشینیم نگاه کنیم که چگونه به سمت تصویر ایده‌آل می‌توان حرکت کرد. البته این باید در بالاترین سطح تصمیم‌گیری اتفاق بیفتد و به نظر من با توجه به آسیب‌هایی که وجود دارد ایجاد این وفاق دور از دسترس نیست. در این زمینه داده، عدد و رقم هم کم نیست زیرا ما داده‌های آماری نسبتا منسجمی در مرکز آمار و آموزش‌وپرورش داریم. ارزیابی‌های بیرونی هم در آموزش‌وپرورش انجام شده مثل آزمون‌های تیمز که می‌گوید دانش‌آموزان چه می‌دانند و بحث‌های بازار کار این افراد هم مشخص است که به چه مشاغلی دست یافته‌اند و این تصاویر وقتی کنار هم گذاشته شود می‌گوید ما کجاییم و به کجا می‌شود رفت. اینکه با آزمون و خطا جلو برویم، پذیرفته‌شده نیست.

حسین شیرازی: یک زمانی افرادی هدفشان این است که وضعی را بهتر کنند و خب مطالعه تطبیقی انجام می‌شود یا طرح‌های دیگر را بررسی می‌کنند تا درنهایت به وفاقی رسیده و نتیجه مشخصی شکل می‌گیرد ولی ما با شرایطی مواجه هستیم که عده‌ای نمی‌خواهند به هیچ قیمتی از برخی مسائل دست بردارند. با این‌جور افراد که نمی‌خواهند شرایط را تغییر دهند و دائم خودشان را گسترش می‌دهند چه می‌توان کرد! در واقع فضا این نیست که بخواهند همه‌چیز خوب شود بلکه افراد بر سر منافع‌شان می‌جنگند و نمی‌خواهند آن را از دست بدهند.

محمد وصال: می‌توان به جمع‌بندی خوبی رسید. در این شرایط جایگاه مؤسسه‌هایی مانند «حامیان فردا» در این تصویر بسیار مهم است. درست است؛ گروه‌های فشار شکل‌گرفته‌ای در بحث آموزش عمومی و آموزش عالی داریم و کارکردی که مؤسسه‌هایی مانند «حامیان فردا» می‌توانند داشته باشند، همین مشارکت‌دادن و دخیل‌کردن این ذی‌نفعان است که به این فهم برسند که این وضعیت فعلی سیستم است و اصلاح آن می‌تواند برای شما هم بهتر شود و اکثریتی از این بازیگران را اگر به برنامه‌های اصلاحی بیاورند آن اقلیت که انگشت‌شمار خواهند بود، دیگر نمی‌توانند کاری کنند و این کارکرد مؤسسه‌هایی مانند حامیان فرداست.

درواقع وقتی می‌گویم تصویر منسجم از وضعیت این تعادل به دست بیاوریم؛ اینکه بازار کار چگونه است، خانواده‌ها چگونه تصمیم می‌گیرند و مؤسسه‌های آموزشی چگونه رفتار می‌کنند، یک جزء از این هم این است که بالاخره گروه‌های ذی‌نفع چه کسانی هستند و وقتی این شناخت حاصل شد که این با حضور همین افراد حاصل می‌شود، می‌توان برای اصلاح این موضوع هم تصمیم‌گیری کرد.

واکنش

واکنش نایب رئیس انجمن علمی آسیب‌شناسی ایران:

انجمن‌های علمی تنها راه صیانت از رشته‌های تخصصی

با سلام و احترام

با توجه به درج مرقومه آقای دکتر بابک زمانی در روزنامه مورخ ۱۲ تیرماه ۹۵ درخصوص مناظره تلویزیونی در برنامه نبض زندگی بین این‌جانب به نمایندگی از انجمن آسیب‌شناسی ایران و آقای دکتر وجگانی، رئیس انجمن ایمونولوژی و آلرژی توضیحات زیر جهت تنویر افکار عمومی تقدیم می‌شود.

اگر آقای دکتر زمانی جدای از تنش موجود در برنامه تلویزیونی فوق به مطالب مطرح‌شده توسط هر یک از دو طرف مناظره دقت می‌کردند، متوجه می‌شدند که مناظره در فضایی مناسب با سخنان آقای دکتر وجگانی شروع گردید و در زمان بحث اولیه این‌جانب کاملا به سخنان ایشان گوش می‌دادم.

مشکل زمانی پیش آمد که با شروع سخنان این‌جانب، آقای دکتر وجگانی جهت پاسخ‌دادن صبر ننمودند و بلافاصله نسبت به عرایض بنده واکنش نشان دادند.

از طرف دیگر مدیریت مناظره نتوانست آقای دکتر وجگانی را به رعایت اصول مناظره هدایت نمایند.

همچنین آقای دکتر زمانی باید دقت نمایند که مناظره بین دو گروه پزشکان برای رفع اختلاف نظر درخصوص یک موضوع تخصصی مورد مناقشه نبوده است که جای طرح آن در برنامه زنده و در پیش دیدگان میلیون‌ها بیننده نباشد، بلکه مناظره بین دو گروه کاملا متفاوت بر سر تصدی یکی از بخش‌های اصلی حوزه تشخیص و درمان یعنی «آزمایشگاه بالینی» بود.

یک گروه پزشکان و در مقابل غیرپزشکان که قصد ورود به عرصه طبابت را دارند! از این رو طرح چنین مسائلی در برنامه‌های پربیننده تلویزیونی که مخاطب عام دارد باعث می‌شود که مردم در جریان مسائلی قرار بگیرند که مستقیما با سلامت ایشان در ارتباط است.

درخصوص این نظر آقای دکتر زمانی که انجمن‌های علمی می‌بایست فقط در حوزه علمی و تخصصی خود فعالیت نمایند باید عرض کنم که این آرزوی همه اعضای انجمن‌های علمی می‌باشد که به جز برگزاری کنگره‌ها و سمینارها دغدغه دیگری نداشته باشند.

اما متأسفانه ما در شرایطی فعالیت می‌کنیم که با یک دستورالعمل یا بخش‌نامه ممکن است یک رشته تخصصی پزشکی نابود شود و به‌جز انجمن علمی حوزه مربوطه نهادی برای صیانت از هویت یک رشته تخصصی وجود ندارد.

با تشکر، دکتر فرید کرمی
نایب‌رئیس انجمن علمی آسیب‌شناسی ایران

چگونه دعوای بین متخصصان یک حوزه تأثیرگذار می‌شود

پاسخ در پاسخ

بابک زمانی

تذکرات آقای دکتر کرمی پاتولوژیست دانشمند بر یادداشت خودم با نام «دعوای تلویزیونی» را سپاس گفته؛ به استقبال می‌روم تا نکات بیشتری را به ظن خود روشن سازم.

فرموده‌اند حریف مجالی برای صحبت نگذاشت و تقصیر انحراف بحث را بر عهده حریف می‌گذارند. عرض می‌کنم که اقتضای آن میدان همان است! ابزار و اسباب مناظره و دعوای تلویزیونی همین ربودن کلام و جسارت در بیان است. اصلا مصاحبه‌کنندگان خود توصیه می‌کنند منتظر فرصت نباشید، حرف فرونخورید و بگویید تا مناظره، شب‌چره بینندگان را هرچه هیجان‌انگیزتر کند! این ابزار تنها درخور تنازع با گروه‌هایی است که ناموجهی تدابیرشان آفتاب روشن است؛ انرژی‌درمانان و معرکه‌گیران و نظایر آنان. ظرف و التزامات بحث‌های علمی در بین گروه‌هایی که به‌هرحال توسط نظام پزشکی به رسمیت شناخته شده‌اند جایی دیگر است؛ در پنل‌های کنگره‌ها و سمینارها و بهتر از همه کمیسیون‌های تصمیم‌گیری در نظام پزشکی! جایی که همه وقت می‌گیرند و به تساوی حرف می‌زنند. حرف می‌زنند مشروط بر آنکه نتیجه‌ای بگیرند. بنابراین آن‌قدر بحث می‌کنند تا نتیجه‌ای به اتفاق به دست آید و اگر نشد هم باز نتیجه می‌گیرند چراکه در کمیسیون‌هایی با تعداد نفرات فرد شرکت کرده‌اند و می‌توانند رأی بگیرند!

فرموده‌اند بحث نه بین پزشکان که بین پزشکان و غیرپزشکان بود که من گویا جایی به سهو دو گروه پزشکان گفته بودم. شاید بهتر بود می‌گفتم یا می‌گفتیم بین پزشکان و گروهی از همکاران دانشمند و بسیار موردنیازشان تا مواجهه با این اعتراض آن هم با لحنی که بی‌اختیار موضوع «خود و دیگری» را به یاد می‌آورد، نباشم.

اما تنها یک سؤال کوچک؛ راستی اگر یک شب گروهی از پزشکان شاهد یک دعوای داغ بین کارشناسان حقوقی و وکلای درجه یک دادگستری در این مورد باشند آیا توان قضاوت در بین آنها را خواهند داشت؟ و آیا درک خواهند کرد که کارشناس‌بودن بهتر است یا وکیل‌بودن؟ و اصلا تفاوتی بین ایشان وجود دارد یا خیر؟

جمعیت میلیونی شاهد این دعوا خیلی برایشان مهم نبود که این دو گروه که کارهای مربوط به سلامت را انجام می‌دهند دقیقا چه گروه‌هایی نامیده می‌شوند یا چه می‌گویند.

تنها خاطره دعوایی خاطره‌انگیز در یاد می‌ماند

مقصود اصلی یادداشت حقیر اشاره‌ای بود به تضعیف سازمان نظام پزشکی که باعث مصائب متعدد اجتماعی می‌گردد؛ یکی هم رودررویی دو انجمن علمی در یک برنامه تلویزیونی و البته مسائل متعدد دیگر که شاهد بودیم در گذشته‌های دور نظام پزشکی با شاخک‌های تیزش همه را درک و با دقت و وسواس پاسخ می‌داد!

اما می‌خواهم جسارت کرده تنها یک نکته را بیفزایم و آن هم اینکه بنده که هیچ منفعت مالی در این جهات ندارم. آرزو می‌کنم روزی همکاران پاتولوژیست ما چون سابق به داخل بخش‌های بیمارستان‌ها بازگردند، راندها و جلسات ما را با اسلایدهای خود که با رنگ‌آمیزی‌های زیبا تهیه کرده‌اند، نتیجه‌ای آموزنده ببخشند و آن‌قدر تعرفه این کار درست و واقعی و آن‌قدر امکانات روزآمد این کار فراهم باشد که مجالی برای رسیدگی به آزمایشات قند و اوره و.... برای ایشان نماند. آیا این آرزو نشانه اهمیت و احترامی که برای همکاران پاتولوژیست خود احساس می‌کنم، نیست؟